

صاحب‌دلان - ۷

کتاب قوام

روایت زندگی

حجت الاسلام سیدمهدی قوام

معین درویشگی

نخایه

میر شمس‌الدین دروایی، محسن
 عنوان و نام پدیناور: کتاب قوام: روایت زندگی حجت‌الاسلام سید مهدی قوام
 مشخصات نشر: قم: خنجر ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ۹۸ ص: ۱۹۵۵/۵ س.م.
 فروست: صاحب‌دلا ۷۹
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۵۴-۴۲-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فهرای مختصر
 یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nli.ir> قابل دسترسی است.
 یادداشت: کتابخانه
 یادداشت: نمایه
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۸۱۶۵



محسن دروایی

طرح جلد و صفحه‌آرایی: محمد صمدی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۵۴-۴۲-۵

صندوق پستی: ۱۹۴۱-۱۵۱۸۱۵

هر گونه اقتباس از مطالب کتاب منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

www.nashrekheime.ir

در آمد

حکایت دیروز و امروز نیست. مردمان این دیار، قرن هاست
دل در گرو مهر حسین علیه السلام بسته اند و بر مصیبت شهادت
او و فرزندان و یارانش گریسته اند. قرن هاست محرم که
می رسد، حال و هواشان عوض می شود، ابر غم می آید به
آسمان دل شان، و چشم شان بارانی می شود. قرن هاست با نام
حسین علیه السلام زیسته اند و شور حسین علیه السلام نمک زندگی شان شده
است و مایه ی برکتش. و «صاحب دلان» روایت مردانیست
که شعله ی این مهر و محبت را پر فروغ کرده اند، مردانی
که شور آفریده اند و به مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام گرمی
بخشیده اند. هر کدام به شکلی و هر یک در لباسی. یکی با
ذکر مصائب و روضه خوانی، یکی با وعظ و تذکر، یکی با
سرایش مرثیه و نوحه. یکی با هنرش، یکی با علمش، یکی
با ذوقش. صاحب دلان، روایت زندگی عاشقان و خادمان
«دستگاه آقا اباعبدالله علیه السلام» است.

مقدمه

عصر رضاخانی بود و دوران تغییرات فرهنگی. گسل عظیمی در راه بود. دین مردم که به دین ملوک می ماند، کم کم شکل دیگری می یافت. موج مدرن شدن همه چیز و همه کس را فرا می گرفت. «سنت» جایگاه محکم خود را از دست داده بود و حال، با حیرت نظاره گر روند تغییرات بود. حامیان سنت و در رأس شان علمای دین، منفعل شده بودند. بسیاری شان تلخی حوادث را برتافتند، زی طلبگی را به کناری نهادند و جذب بوروکراسی سوغات فرنگ شدند. و این همانی بود که حکومت می خواست.

با توجه به وضع معیشت حوزویان، طلبه‌های فراوانی به مراکز دولتی به‌ویژه دادگستری پیوستند. محمدعلی فروغی - از معماران آن دوران - معتقد بود طلبه‌ها بهتر از هر کس می‌توانند دادگستری را متحول کنند و از فساد که گریبان‌گیر آن است برهانند.

دسته‌ی دیگر از علما و روحانیان، ادبار ایام را پذیرا شدند و طعنه‌ها و ناسزاهای نااهلان را به‌جان خریدند. راقم این سطور فراموش نمی‌کند تلخی گزارش استاد عبدالحسین حائری از آن دوران را که می‌گفت: «ماشین‌های بین‌راهی ما را سوار نمی‌کردند و ما برای مسافرت از وسایل حمل حیوانات استفاده می‌کردیم». اما بیش‌تر این دسته از عالمان، گوشه‌ی عزلت گزیدند و با این تحلیل که دوره‌ی آخرالزمان فرارسیده، از اجتماع فاصله گرفتند و برای درامان‌ماندن از فتنه‌های آخرزمانی راهی قم شدند. مسأله‌ی خیلی‌شان هم این بود که حدود و ثغور جغرافیایی قم که در روایات آمده کجاست تا در آن‌جا مقیم شوند.

به موازات این دو دسته، عده‌ی معدودی هم بودند که چاره را در بازگشت پیامبرگونه به متن جامعه و مردم می‌دیدند تا در مدرسه‌ی عمومی به تعلیم و تربیت اجتماع بپردازند. و مرحوم

سیدمهدی قوام از این طایفه بود.

ویژگی‌های شخصیتی قوام در جذب جوانان به او بسیار مؤثر بود. جوانانی که به سختی تن به قیادت روحانی می‌دادند را صدق و بزرگواری او به زانوزدن در محضرش وامی‌داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که فضا برای تبلیغ دین فراهم‌تر شد، قوام از ابزار منبر بسیار بهره گرفت تا بتواند مردم را از خاک رها کرده و به سوی افلاک راهنمایی کند.

سید به شیوه‌ای رندانه می‌زیست به همین جهت مورد بی‌مهری برخی خشک‌مقدسین قرار داشت. مجتهدی معقول خوانده بود. آقازاده‌ای بود که به دیگر آقازادگان نمی‌ماند. ظاهرش با ظاهر دیگر طلبه‌ها متفاوت بود. کتانی به پا می‌کرد. ریشش بسیار کوتاه بود. گاه عبا بر دوش خود می‌انداخت. اطرافیانی متفاوت و از هر تیپ و گروه دورش را پر کرده بودند. با این حال، سوز و گدازی داشت که هر مستمعی را مدهوش می‌کرد. صدق و صفا شمع انجمن قوام بود. فهم عمیقش از انسان و زمانه، گروهی از جوانان را گرد او جمع کرده بود که به دنبال خود حقیقی خویش می‌گشتند تا از مسیر سعادت جا نمانده و با حسرت این دنیا را ترک نکنند. اینان در قوام گمشده‌ی خود را یافته بودند. قوام سخن

از آنان می‌گفت؛ از غریبه‌ها سخن به میان نمی‌آورد. اهل ریا و تزویر نبود. مقلدانه زیست نمی‌کرد. صداقت و راستی از سر و رویش می‌ریخت.

عشق و محبت به خدا و خلق آیینش بود. دینش، دینی رحمانی بود. او راه خود را می‌رفت. با مردم زندگی می‌کرد. در مجالس بالانشین نبود. فقر مراش بود. وسعت مشرب داشت. خلق را عیال حق می‌دید. مصطلحات علمی مشغولش نکرده بود. قوام، همراه عوام شد؛ اما عوام‌زده نشد. بلکه عوام را به دایره‌ی خواص رهنمون گردید.

این صفات و نظایر آن‌ها سبب شده بود مردم همراهش شوند. و هرچه کسی به او نزدیک‌تر می‌شد این حقایق را در او بیش‌تر می‌دید. و چه بسیار کم‌اند کسانی که هرچه به آن‌ها نزدیک‌تر شوی، شیفته‌تر شوی!

نسبت نگارنده با قوام از همین جنس است. اگرچه او را ندیده‌ام، اما جست‌وجو در احوال وی زیاد داشته‌ام. و هرچه بیش‌تر از افراد مختلفی که او را دیده بودند می‌شنیدم، بزرگی او بیش‌تر برایم مجسم می‌شد. ویژگی برجسته‌ای که تمامی مریدانش درباره‌ی او در آن متفق‌ال نظر بودند، نگاه عمیقش به موضوعات مختلف و از جمله دین بود.

شیوهی بزرگان دینی، زندگی خاموشانه است. همین است که از سیدمهدی قوام که قلندرانہ زیسته، جز خاطرات شفاهی آن هم نزد دوستان نزدیک چیزی باقی نمانده است. تا مدتی پیش که داستانی از برخورد وی با زنی گناهکار بر صفحات دنیای مجازی نقش نبسته بود، اسم وی حتی برای خیلی‌ها غریب بود. خانواده‌ی آن مرحوم هم تمایلی به انتشار فضایلش نداشتند. ظاهراً آن مرحوم خود سفارش کرده بود که از او سخنی گفته نشود و با رفتنش ذکر او نیز از خاطره‌ها برود. من می‌گذرم خموش و آرام آوازه‌ی جاودانه از اوست شاید این تنهایی مصداق این ابیات استاد شفیعی کدکنی باشد که:

گه دهری و گه ملحد و کافر باشد

گه دشمن خلق و فتنه‌پرور باشد

باید بچشد عذاب تنهایی را

آن کس که ز عصر خود فراتر باشد.

حالا بیش از پنجاه سال از وفات قوام می‌گذرد و به نظر می‌رسد حیات و اندیشه‌ی او برای انسان امروز آشنا تر باشد. چراکه امروز گرچه به نظر می‌رسد اراده‌ها تحت الشعاع خواست‌ها و امیال زودگذر است، اما فهم و شناخت به مراتب

بیش از گذشته رشد یافته است.

الآن که مشغول نگارش این خاطرات هستم فکر می‌کنم در عالم صدفه و اتفاق نیست آنچه سال‌ها مرا به گردآوری داده‌هایی از آن بزرگوار مایل می‌کرد امروز میوه داده و صورت تدوین یافته است. امید دارم روح آن مرحوم مؤید این کار قرار گیرد و فردی را با ملکوت آشنا سازد.

نگارنده که حداقل در مورد علمای تهران بی‌اطلاع نیستم و در حال نگارش مجموعه‌ای به نام «اختران تهران» می‌باشم به‌خوبی این معنا را در خود می‌یابم که مردم تصور دقیقی از عالمان دینی ندارند و تجربه‌ی تلخی که گاه از افراد جاهل و بی‌تقوایی چون نگارنده برایشان فراهم آمده را به همه‌ی روحانیت تعمیم می‌دهند. امید آن‌که این نگارش بتواند تصویر بهتر و صحیح‌تری از علمای روحانی ایجاد کند. ضمن آن‌که این زیست‌نامه‌ها تازیانه‌ی سلوک آدمی است و آدمی را به خود می‌آورد. فیض حق همراه شد بلکه ما همراه این فیض شدیم و صاحب‌دلی را از تبار «صاحب‌دان» به نگارش درآوردیم.

از سال‌ها پیش دربارہ‌ی مرحوم قوام داده‌های شفاهی و کتبی بسیاری در حد وسع خود جمع کرده بودم. خاطراتی که بسیاری از راویانشان امروز به دیار باقی شتافته‌اند و در کتاب

حاضر در قالب داستانک‌هایی آورده شده‌اند. در این مجموعه سعی بر آن داشته‌ام از اغراق پرهیز کنم و روایت‌های دیریاب را ذکر نکنم. برخی حکایت‌ها را هم طوری نگاشته‌ام که به نظر به‌واقع نزدیک‌تر بوده است. امید آن‌که در نظر افتد و به کاری آید. سزاوار است برای روایان این خاطرات که اکنون ترك دار فانی کرده‌اند، طلب آمرزش کرده و برای تمام کسانی که به نحوی در نگارش و انتشار این صفحات سهمی داشته‌اند، به‌ویژه دوست عزیز جناب آقای مظاهری که در تدوین آن نقش بسزایی داشتند آرزوی توفیق می‌کنم. همچنین سلامت باطن و ظاهر همسر و دو فرزند عزیزم فاطمه و محمدحسین که همراهی آنان زمینه نگارش این اثر و دیگر آثار است را از خداوند خواستارم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

محسن دریابگی

فروردین ۱۳۹۳